

جامعیت شخصیت حوزوی امام خمینی

در نگاه مرحوم حاج سید احمد خمینی

همه کسانی که در جوانی با امام آشنایی و سابقه رفاقت داشته‌اند ایشان را اهل ریاضت نفسانی می‌دانستند. حضرت امام اهل شب زنده‌داری و راز و نیاز با خدا بودند در جلسه‌ای که غیبت می‌شده است حاضر نمی‌شدند و به هیچ وجه اجازه نمی‌دادند در نزدشان غیبت بشود و این صفت اخلاقی امام در حوزه‌های علمیه زاینزد است.

بنشان در کنار تهذیب نفس از فعالیت‌های سیاسی غافل نبودند، چه در زمان مرحوم آیت‌الله حائری یزدی و چه در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی در مسائل سیاسی جامعه مشارکت فعالانه‌ای داشته‌اند. برای مثال وقتی که دستگاه رضاخان به جز به عده‌ای روحانی خودفروخته اجازه نمی‌داد ملیس به کسوت روحانی باشند، ایشان با تلخی از آن دوران یاد می‌کردند و متذکر می‌شدند که دوران بسیار سختی بر ما گذشت، حتی نقل می‌کردند من و چند نفر دیگر برای این که مورد هجوم حملهٔ رضاخان قلدر قرار نگیریم روزها قبل از طلوع آفتاب به محلی بیرون از شهر قم می‌رفتیم، وقتی هوا تاریک می‌شد دوباره به خانه بر می‌گشتیم تا بتوانیم به درس و مباحثه برسیم و در عین حال دست از لباسمان نکشیم. امام در این مبارزه برای حفظ حرمت و هویت روحانیت متعهد برخورد‌های تندی با توجیه کردن کارهای خلاف شرع و قانون دستگاه وقت داشته‌اند.

امام یکی از مسائلی را که برای حیات علمی حوزه بعد از رحلت مرحوم آقای حائری یزدی ضروری می‌دانستند حضور حضرت آیت‌الله بروجردی در قم بود. زیرا ایشان از نظر علم و فضائل اخلاقی از علمای طراز اول بودند. بعد از رحلت آقای حائری یزدی و در زمان مراجع ثلاث یعنی حضرات آیات خوانساری، صدر و حجت که در قم حضور داشتند، امام که از شخصیت و درجه علمی مرحوم آیت‌الله بروجردی اطلاع داشتند

*امام خمینی، در کنار تهذیب نفس از فعالیت‌های سیاسی غافل نبودند، چه در زمان مرحوم آیت‌الله حائری یزدی و چه در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی در مسائل سیاسی جامعه مشارکت فعالانه‌ای داشته‌اند

برای اقامت ایشان در قم تلاش وسیعی می‌کنند. ظاهراً مرحوم آیت‌الله بروجردی برای عمل جراحی به بیمارستان فیروزآبادی (شهر ری) می‌آیند، طبق گفته مادرم امام گاهی ۵ تا ۶۰ نامه برای علمای سراسر کشور دست‌نویس می‌کردند که از آقای بروجردی بخواهند به قم تشریف بیاورند. بر اثر تلاش‌های همه جانبه علما و بخصوص حضرت امام، مرحوم آیت‌الله بروجردی برای اقامت در

قم راضی شدند و بدین ترتیب حوزه تازه قم از نظر بنیه علمی قوت گرفت و به صورت بازری تقویت شد.

زمان رحلت آیت‌الله بروجردی حدود ۶۲ سال داشتند، عده‌ای رساله‌هایی را که تدوین کرده بودند



به چاپ رسانده و توزیع کردند. تحت این عنوان که حوزه نباید بی‌سرپرست بماند شهریه‌های مرحوم آقای بروجردی را قبول کردند ولی امام هرگز وارد این قضایا نشدند، فقط در یکی دو جلسه به صورت ضعیف شرکت کردند. کماکان به درس و بحث و تربیت شاگردانشان در قم مشغول بودند. امام در طول زندگی‌شان کوچکترین قدمی برای کسب مرجعیت برنداشتند، بهترین گواه این مدعا شاگردان حضرت امام هستند. آقای میرزا جعفر سبحانی (صاحب تقریرات امام در اصول) از شاگردان امام بودند که چهارده سال تمام به درس امام می‌رفتند، ایشان به خیال این که امام پول ندارند از طلاب پول جمع می‌کنند تا حضرت امام برای مرحوم آیت‌الله بروجردی فاتحه بگیرند، البته آقایانی که به این امر کمک مالی کرده بودند قصد و نیت خیر داشتند. امام نمی‌خواستند برای مرحوم آقای بروجردی فاتحه بگیرند. چون تصور می‌کردند برگزاری مجلس فاتحه معنا دارد و معنای آن در حوزه‌های علمیه عنوان کردن ادعای مرجعیت از طرف برگزارکننده است، اما امام در این قضیه شخصا هیچ کاری نکردند، اصلاً ایشان دنبال تعلیم و تربیت طلاب برای حوزه و آتیه اسلام بودند.

بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی حضرت امام به اتفاق اعضای خانواده‌شان تابستانها به امام‌زاده قاسم در تهران می‌آمدند. در همان زمان آیت‌الله سید هادی شیرازی از نظر مرجعیت بر مرحوم

باید برود و حرف ما را صریح و پوست کنده به شاه منتقل کند و این کار از کسی غیر از حاج آقا روح‌الله (حضرت امام خمینی) بر نمی‌آید و ایشان هم طی دو ملاقاتی که با شاه انجام دادند حسابی بگذارند. ایشان گفتند نه مجلس فاتحه می‌گذارم و نه در فاتحه شرکت می‌کنم. زیرا این نوع کارها در

باید برود و حرف ما را صریح و پوست کنده به شاه منتقل کند و این کار از کسی غیر از حاج آقا روح‌الله (حضرت امام خمینی) بر نمی‌آید و ایشان هم طی دو ملاقاتی که با شاه انجام دادند حسابی بر نقطه نظرات مراجع و علما تأکید کردند و به شاه

درباره عاقبت سیاست‌هایش هشدار دادند. در قضیه اعدام نواب صفوی و سایر اعضای فدائیان اسلام امام از مرحوم آقای بروجردی و مراجع دلخور شدند که چرا موضع تندی بر علیه دستگاه شاه نگرفتند و اینها را نجات ندادند. امام در این قضیه خیلی صدمه روحی خوردند، در آن اوضاع و احوال شرایط به گونه‌ای بود که از دیدگاه متحجرین مبارزه با شاه ننگ بود یعنی استدلال می‌کردند حالا که بناست یک روحانی اعدام بشود لباس روحانی را از تن او در بیاورید که به مقام روحانیت اهانت نشود، درست نقطه مقابل تفکر امام که اعتقاد داشتند روحانی باید با کسوت مقدس روحانیت شهید بشود تا مردم

بفهمند و آگاه بشوند اینها در صحنه هستند از دیدگان متحجرین مبارزه با شاه ننگ بود. در صورتی که از دیدگاه امام مبارزات روحانیون بزرگوارى همچون شهید نواب صفوی روشنی بخش حیات اسلام و انقلاب و راه مبارزین بود. البته اوضاع حاکم بر حوزه به صورتی بود که نباید آقای بروجردی را مقصر دانست. جو حاکم بر حوزه بخشی از یک روند مبارزاتی بود، در مقابل تفکرات ارتجاعی مقدس مآبها در عرصهٔ دین و سیاست که اعتقادی به مبارزه با دستگاه ظالم شاه نداشتند. تفکر انقلابی و رهایی بخش امام قرار داشت. مقدس‌مآبهای متحجر حتی در زمینهٔ دروس عرفان و فلسفه تأمل بی‌نش امام را نداشتند، متحجرین شرایط را جوری مهیا ساخته

باید برود و حرف ما را صریح و پوست کنده به شاه منتقل کند و این کار از کسی غیر از حاج آقا روح‌الله (حضرت امام خمینی) بر نمی‌آید و ایشان هم طی دو ملاقاتی که با شاه انجام دادند حسابی بگذارند. ایشان گفتند نه مجلس فاتحه می‌گذارم و نه در فاتحه شرکت می‌کنم. زیرا این نوع کارها در



*امام شکستن جو تحجر را در درون حوزه قدم اول مبارزه تشخیص دادند. لذا وقتی در قم «منظومه» و «اسفار» تدریس می‌کردند مورد تهاجم تهمت و افترای دشمنان متحجر واقع شدند

عالم طلبگی به معنای طرح مسألهٔ مرجعیت است و امام نمی‌خواستند خودشان را مطرح بکنند. درست به یاد دارم مرحوم آقای اشراقی (دامادمان) از قم آمدند و بار دیگر همین موضوع را به اطلاع امام رساندند و گفتند فضلالی قم مرا فرستاده‌اند خدمت شما که این کار را بکنید ولیکن امام قبول نکردند نهایتاً در اثر فشار زیاد طلاب و مردم امام ناچار شدند رساله بدهند.

حضرت امام چه در زمان مرحوم آقای حائری و چه در زمان مرحوم آقای بروجردی همواره چلودار مبارزات حوزه بودند. مثلاً بر اثر قضایای سیاسی که در زمان آقای بروجردی اتفاق افتاده بود از طرف مرحوم آقای بروجردی و علما مامور شد با شاه صحبت کند. نظر مراجع و علما این بود، نماینده‌ای

بودند که وقتی می‌خواستند کتاب «منظومه» را از جایی بلند کنند از انبر استفاده می‌کردند و لمس کردن آن را نجس می‌دانستند یا فرضاً اگر کسی فلسفه می‌خواند او را بی‌دین می‌دانستند. امام شکستن جو تحجر را در درون حوزه قدم اول مبارزه تشخیص دادند. لذا وقتی در قم «منظومه» و «اسفار» تدریس می‌کردند مورد تهاجم تهمت و افترای دشمنان متحجر واقع شدند، اما روحیه و توان علمی و مبارزاتی امام و یاری خداوند متعال نگذاشت در مقابل جمود فکری متحجرین شکست بخورند. به نظر من مبارزه امام با مقدس مآبها در درون حوزه از مسائل سیاسی و مبارزاتی مهمتر بود، زیرا اگر سد متحجرین که به آمیختگی و امتزاج بین دین و سیاست اعتقادی نداشتند شکسته نمی‌شد امام هرگز نمی‌توانستند قدم بعدی مبارزه را که بسیار طولانی بود با قوت و استحکام بردارند. لذا امام به خوبی تشخیص داده بودند که روشنگری صاحبان اندیشه ابتدا باید از حوزه شروع شود و سپس توقع تحول در بیرون حوزه‌ها را داشت. امام با دست خالی ولی با ایمانی استوار وارد میدان مبارزه شدند و پایه‌های فکری و اعتقادی انقلاب اسلامی را پی‌ریزی کردند و در این مسیر کش و قوس‌های عجیبی را برای تحول و تثبیت حوزه‌ها تحمل کردند، یعنی از یک طرف می‌بایست طلاب علوم دینی را که دارای استعداد علمی و مبارزاتی بودند از جو جمود فکری حاکم نجات می‌دادند و از طرف دیگر روند مبارزات مردم ایران را بر علیه رژیم شاه و اربابان او به سرکردگی آمریکا ترسیم و هدایت می‌کردند. امام تفکر متحجرین را مانع بزرگی در روند مبارزاتی و انقلابی مردم ایران می‌دانستند بنابراین زیربنای اعتقادی حوزه را بر مبنای پرورش افکار اصیل اسلامی و انقلابی قرار دادند تا جایی که دیگر اعدام یک نفر روحانی بوسیله عمه شاه موضوعی خجالت‌آور برای حوزه و روحانیت تلقی نمی‌شد بلکه سند حضور و صیوررورت فرهنگ و انقلاب اسلام محسوب می‌شد.

درباره عاقبت سیاست‌هایش هشدار دادند. در قضیه اعدام نواب صفوی و سایر اعضای فدائیان اسلام امام از مرحوم آقای بروجردی و مراجع دلخور شدند که چرا موضع تندی بر علیه دستگاه شاه نگرفتند و اینها را نجات ندادند. امام در این قضیه خیلی صدمه روحی خوردند، در آن اوضاع و احوال شرایط به گونه‌ای بود که از دیدگاه متحجرین مبارزه با شاه ننگ بود یعنی استدلال می‌کردند حالا که بناست یک روحانی اعدام بشود لباس روحانی را از تن او در بیاورید که به مقام روحانیت اهانت نشود، درست نقطه مقابل تفکر امام که اعتقاد داشتند روحانی باید با کسوت مقدس روحانیت شهید بشود تا مردم

*امام به خوبی تشخیص داده بودند که روشنگری صاحبان اندیشه ابتدا باید از حوزه شروع شود و سپس توقع تحول در بیرون حوزه‌ها را داشت

به تدریج مبارزات اوج گرفت تا جایی که امام مرجع‌گیری را به قول بعضی از آقایان باب کردند. در این مرحله باز متحجرین لبه تیز حملات خودشان را به جای دستگاه شاه متوجه حضرت امام کردند. بالاخره امام با تربیت شاگردانی انقلابی توانستند بر این تفکر فائق شوند و با بصیرت منحصر به فرد خود مبارزات مردم را به سوی پیروزی هدایت کنند.

جمهوری اسلامی

شکست

شکست تحریم فلسفه در حوزه علمیه قم

خاطره‌ای از حضرت آیت‌الله شبیری زنجانی

«مرحوم حاج آقا رضا زنجانی می‌گفت: شخصی نزد من آمد و از من خواست که به او منظومه درس بدهم. به او گفتم: من منظومه نخوانده‌ام، شرح اشارات را نزد پدرم خوانده‌ام، اگر می‌خواهی شرح اشارات درس بدهم. او منظومه می‌خواست، لذا به او گفتم نزد آقا روح‌الله برو و پیش ایشان منظومه بخوان.

آن شخص گفت: ایشان منظومه تدریس نمی‌کند. گفتم: چرا؟ گفت: آقایان تدریس فلسفه را تحریم کرده‌اند. آسید محمد باقر قزوینی و حاج میرزا مهدی بروجردی گفته‌اند که فلسفه خواندن حرام است و آقای خمینی هم ترک کرده است. من گفتم: خب حالا که اینها تحریم کرده‌اند من با مطالعه درس می‌دهم، البته تا وقتی که تحریم بشکنند، وقتی تحریم شکست، تو نزد آقا روح‌الله برو. او هم قبول کرد و قرار شد به همان شرط من منظومه تدریس کنم.

در همان ایام که من برای آن شخص منظومه تدریس می‌کردم، یک روز خدمت حاج شیخ [عبدالکریم حائری] بودم. آسید محمدباقر قزوینی هم نزد آقای حاج شیخ بود. حاج میرزا مهدی بروجردی هم آنجا بود.

آسید محمد باقر به من گفت: شنیده‌ام شما منظومه تدریس می‌کنید.

گفتم بله، گفت: نکنید! گفتم: چرا؟ گفت: مضر است.

گفتم: علم همیشه نافع بود نه مضر.

گفت: مضل است. گفتم: علم همیشه وسیله هدایت بوده و نه ضلالت.

گفت: می‌گوییم: نگوید! گفتم: خواهم گفت. حاج میرزا مهدی هم قدری در بحث ما مداخله کرد و به کمک آسید محمد باقر آمد.

آقای حاج شیخ که مشغول جواب استفتاء یا کار دیگری بود و متوجه شد که درحال یک و دو کردن هستیم. به آقای سید محمد باقر قزوینی رو کرد و

فرمود: شما چه تدریس می‌کنید؟

ایشان مثلاً گفت: شرح لمعه (تعبیر ایشان یادم نیست).

حاج شیخ گفت: شما به همان تدریس مشغول باشید.

به حاج میرزا مهدی هم فرمود: شما هم به کارهای خودتان مشغول باشید. سپس فرمود: من معقول نخوانده‌ام ولی خیلی از بزرگان در همین رشته کار کرده‌اند و خیلی مواقع برای تحکیم عقاید از فلسفه استفاده کرده‌اند. اینکه من فلسفه نخوانده‌ام منشأ نمی‌شود که ما فلسفه را تحریم کنیم. بزرگانی که راجع به این موضوع کار کرده‌اند برای تحکیم عقاید از آن استفاده کرده‌اند. بعد از این فرمایش مرحوم حاج شیخ من به آن شخص گفتم: تحریم شکست، لذا شما به سراغ آقا روح‌الله بروید.»

جرعه‌ای از دریا، ج ۳، ص ۶۱۲–۶۱۱

شکست

تفاق درونی، دشمن درونی

بعضی از دشمن‌ها را شما می‌شناسید، بعضی از دشمن‌ها را شما نمی‌شناسید، خب وقتی نمی‌شناسید چگونه با او بچنگید؟ «تَرْهَبُونَ بِه عَدُوَّاللهِ وَعَدُوْكُمْ وَاٰخِرِيْنَ مِنْ دُوْنِهِمْ» که «لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ اللهُ يَعْلَمُهُمْ». بخش‌های فراوانی در کتب تفسیر درباره دشمنان ناشناخته است. چند قول در ضمن این‌جمله «لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ اللهُ يَعْلَمُهُمْ» هست یکی از آن اقوال همین مسئله مناقین است. فرمود مناقین دشمن شما هستند، در میان شما هستند و شما اینها را نمی‌شناسید. از آن طرف به ما فرمودند: «جَاهِدُوا اٰهْوَاءَكُمْ كَمَا تَجَاهِدُوْنَ اَعْدَاءَكُمْ»؛ اهواء ما هم که دشمنان ما هستند چند گروهند، یک چیزهایی هستند که ما آنها را می‌شناسیم یک سلسله خواسته‌ها و هواهای درونی‌اند که دشمن درونی ما هستند ما آنها را نمی‌شناسیم.

ما در درونمان صفات مناقف داریم، منتها خیال می‌کنیم این رفیق ماست، دوست ماست. این «مَن عَرَفَ نَفْسَه» خیلی بار علمی را به همراه دارد! فرمود بعضی از اوصاف درون شما ظاهراً به میل شما کار می‌کنند، ولی باطناً علیه شما هستند! اینها علم منافقند، اینها کمال منافقند، اینها قدرت منافقند، اینها وهم و خیال منافقند، اینها شهوت و غضب منافقند شما اینها را نمی‌شناسید. چقدر انسان باید تلاش و کوشش بکند از درون، چقدر باید گوش بدهد به بیرون که چگونه آنها راهنمایی می‌کنند که کدام خواسته از خواسته‌های درونی ما مناقف است و ما آن را نمی‌شناسیم. ما و صفات مناقف داریم و نمی‌شناسیم؛ یعنی بعضی از خیالات ما، بعضی از علم‌های ما، بعضی از تخصصیات ما مناقف هستند

علیه ما هستند! خب آن علمی که باعث غرور است، باعث کبر است، باعث عجب است و باعث کذا و کذاست این حقیقتاً دشمن ماست و ظاهراً کمال ماست؛ یعنی خودش را نشان می‌دهد که ما این مدارک را گرفتیم،ظاهراً دوست ماست ولی باطناً برای ما چاه می‌کند. این در بیان نورات حضرت امیر هست که «رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» آن علمی که آدم را متواضع نکند یک

دوستان و دشمنان ناشناخته انسان

حضرت آیت‌الله جوادی آملی



*مگر می‌شود مردم را با حرف پروراند؟! مگر مردم را با کتاب نوشتن می‌شود پروراند؟! مگر مردم را با سخنرانی می‌شود پروراند؟! مردم را با طهارت دل می‌پروراند!

می‌شود پروراند؟! مگر مردم را با سخنرانی می‌شود پروراند؟! مردم را با طهارت دل می‌پروراند! مردم یعنی همه ما، روحیه‌ای ذات اقدس الهی به ما داد که می‌فهمیم چه کسی پاک است چه کسی آلوده است ولو نتوانیم علم به علم داشته باشیم. مگر مردم حرف هر کسی را گوش می‌دهند؟! چه ما بخواییم چه نخواهیم! شامه‌ای که خدای سبحان به مردم داد آن شامه، طیب شناس و طاهرشناس است. دین هم به ما گفته اگر چوبی عود باش که

مُصَادَقَةٌ الْأَخْمَقِ»؛ اگر بخواهی دوست کسی باشی کسی که گرفتار حَقِّ است با آدم احمق دوستی نکن. «فَإِنَّهُ يَرِيْدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ»، چون حَقِّ دارد این نمی‌فهمد خیر و شرّ چیست! حَسَنٌ وَ قَبِيْحٌ چیست! زشت و زیبا چیست! صدق و کذب چیست! حق و باطل چیست!

اینها ترازو است! ما تا نفهمیم «الحق ما هو؟ الباطل ما هو؟ الصدق ما هو؟ الکذب ما هو؟ الخیر ما هو؟ الشرّ ما هو؟ الحسن ما هو؟ القبیح ما هو؟» راه بسته است. فرمود او چون نمی‌فهمد به تو آسیب می‌رساند. با کسی که عاقل نیست دوستی نگیر! دوستی نکن! دوست نباش! «فَإِنَّهُ يَرِيْدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ وَ إِیَّاكَ وَ مُصَادَقَةٌ الْبَیْخِلِ»؛ با آدم بیخیل دوست نباش، چرا؟ «فَإِنَّهُ يَفْعُدُ عَنكَ اُخْوَجَ مَا تَكُوْنُ إِلَیْهِ».

به هر حال ما در روزگار یک فراز و فرود _ که از تعبیرات لطیف شیخ عطار است در منطق الطیر خود این اصطلاح فراز و فرود زندگی همین است. به هر حال انسان تنها که نمی‌تواند زندگی کند، یک کار را می‌کند. «وُ إِیَّاكَ وَ مُصَادَقَةٌ الْكُذَّابِ»؛ از آدم دروغگو مخصوصاً کذاب، فاصله بگیر. «فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَرْقُبُ عَلَیْكَ الْعَبْدُ وَ يَبْعُدُ عَلَیْكَ الْقَرِیْبُ»؛ آدم دروغگو مثل سرراب است. سراب همین است که آدم در کرانه افق انسان خیالی می‌کند آب است، بعد «إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَیِّئًا»، می‌بیند آب نیست.

آدم دروغگو دور را نزدیک، نزدیک را دور، موجود را معمود و معمود را موجود نشان می‌دهد و انسان را فریب می‌دهد.

^[1] شکست

^[2] شکست